

ساعت هشت شب در انتظار تصمیم شاه

سوم اسفند ۱۲۹۹ که پدرش کودتا کرد او یک سال و چهار ماه بیشتر نداشت. کودکی و نوجوانی‌اش در دورانی گذشت که اوج دیکتاتوری پدرش بود. هم در خانواده و هم در کوچه و بازار کل کشور سایه رضاخان سنگینی می‌کرد. کسی را یارای مخالفت با او نبود. او بود که درباره وضعیت فرزندان دختر و پسر تصمیم می‌گرفت.

اما محمدرضا نسبت به سایر بچه‌ها وضعیت حساس‌تری داشت. قرار بود او جانشین پدر شود و سلطنت خاندان پهلوی را تداوم دهد. رضاخان سخت درصدد بود او را برای این کار تربیت کند.

ماروین زونیس که زندگی تحلیلی محمدرضا را پس از سقوط سال ۵۷ نگاشته است براین باور است که محمدرضا در دوران کودکی تحت سیطره رضاشاه نتوانست شخصیت متعادل و مستقلی پیدا کند. او که برای همه کارهایش همواره مجری فرامین پدر می‌بود شخصیتی پیدا کرد که خود قادر به اتخاذ تصمیم در شرایط بحرانی و دشوار نبود.

۱۲ سالش بود که پس از تمام کردن دبستان نظام، برای ادامه تحصیل و آشنایی با تمدن غرب به سوئیس اعزام شد. برای این کودک وابسته به مادر دوری از خانواده و سرزمین مادری مشکلات روانی و شخصیتی خاصی ایجاد کرد. در آنجا نیز رضاخان کسی را مامور کرده بود که بسر تربیت و تحصیل و رفتار محمدرضا نظارت تام داشته و او را کنترل کند.

عدم استقلال این نوجوان در حدی بود که در سال ۱۳۱۷ زمانی که او ۱۹ سال بیشتر نداشت، تنها با خواست و اراده پدر امر بر ازدواج وی قرار گرفت. محمدرضا در انتخاب همسر آینده خود نیز اختیاری نداشت. این رضاشاه بود که به دلیل مصالح سیاسی خود و غرایق شخصی‌اش امر کرد فوزیه خواهر ملک فاروق پادشاه مصر را برای محمدرضا خواستگاری کنند. عروس و داماد بی‌آنکه همدیگر را دیده و انتخاب کرده باشند ازدواج کردند. ازدواجی که از همان آغاز با تنش‌ها و ناهماهنگی‌هایی روبه‌رو بود و پس از درگذشت رضاخان در سال ۱۳۲۳ این اختلافات امکان بروز و ظهور یافت به‌رغم همه پادرمیانی‌ها به سرانجامی نرسید و در سال ۱۳۲۶ جدایی رسمی میان این دو زوج اعلام شد.

زونیس در شکست شاهانه چنین تحلیل می‌کند که وابستگی محمدرضا به قدرتی برتر مثل پدرش رضاخان، در عرصه سیاست به این شکل درآمد که او همواره متکی به قدرت‌های بزرگ جهانی بود و جسارت و جرات تصمیم‌گیری مستقل درباره مسائل کشوری خود را نداشت.

این عدم قاطعیت در مقاطع مختلف تاریخ سلطنت او خود را نشان داد. همین تزلزل و عدم قاطعیت بود که باعث می‌شد او همواره تحت نفوذ وزنه‌های سیاسی پیرامون خود درآید یا در مقابل قاطعیت و خودرایی خواهرش اشرف با انفعال برخورد کند.

در ۲۵ تیرماه ۱۳۳۱ نیز که دکتر مصدق خواهان اختیارات بیشتری بود و به ویژه می‌خواست وزارت جنگ در اختیار او باشد محمدرضاشاه نمی‌دانست با او چه برخوردی کند. جلسه مذاکرات او با مصدق سه ساعت و نیم به طول انجامید. بحث بر سر کابینه جدید مصدق بود و اینکه وی می‌خواست خود وزارت جنگ را بر عهده گیرد.

در مقابل مصدق که سخت بر این امر پافشاری می‌کرد شاه نمی‌دانست چه تصمیمی اتخاذ کند. از او پرسید آیا شخص مناسبی برای این وزارتخانه پیدا نکردید یا نظریه خاصی در این باره دارید؟ مصدق به تفصیل دلیل این کار خود را توضیح داد و سرانجام قاطعانه اعلام کرد که اگر شاه کابینه را همان طور که او عنوان کرده نپذیرد، استعفای خود را تقدیم خواهد کرد. شاه نمی‌تواند درجا تصمیم بگیرد. به او می‌گوید تا ساعت هشت شب اگر موافق بومد به شما تلفن می‌کنم و نظر خود را می‌گویم و اگر تلفن نکردم شما هر طور صلاح می‌دانید عمل کنید. در این شرایط موضع سفارت انگلیس



برکناری مصدق و رهایی از دست این مزاحم قراردادهای نفتی بود. در میان خانواده سلطنتی هم اشرف و ملکه مادر سخت مخالف ادامه حکومت مصدق بودند. بی‌جهت نبود که محمدرضا به راحتی قادر به تصمیم‌گیری نبود. در چنین شرایطی بود که ساعت از هشت شب گذشت و محمدرضا تصمیمی برای اعلام موافقت با کابینه مصدق نگرفت. اما مصدق اهمال و وقت‌گذرانی را جایز نمی‌دید، بالافلاصه استعفای خود را نوشت و به کسی داد تا آن را به دربار برساند. فردا روز ۲۶ تیرماه این استعفا به عرصه مطبوعات کشیده شد و فضای سیاسی ایران راودارآف‌زجدیدی‌کرد.

شاه با اعلام نخست‌وزیری قوام‌السلطنه و پذیرش استعفای مصدق قاطعیت خود را نشان داد. اما چهار روز بعد با اوج‌گیری مخالفت مردم و به‌رغم سرکوب آنان و شهادت تعدادی چند، بار دیگر شاه کوتاه آمده و با پذیرش نخست‌وزیری مصدق همراه با اختیارات سرنگونی او را به فرصتی دیگر موکول کرد.

به نظر ماروین زونیس عدم قاطعیت شاه و اتکای او به قدرت‌های بزرگ جهانی به نحوه تربیت وی توسط یک پدر دیکتاتور برمی‌گردد. او همواره بدون پشتیبانی یک ابرقدرت قادر به تصمیم‌گیری نبود.

در دوران انقلاب سال ۵۷ نیز او دائم نگران موضع‌گیری آمریکا و انگیس بود. پارسوسنز آخرین سفیر انگلیس در ایران در خاطرات خود که تحت عنوان غرور و سقوط به چاپ رسیده است این روحیه شاه را به خوبی نشان می‌دهد. شاه در ملاقات با وی بیش از همه چیز نگران این مساله بود که دولت انگلیس از اقدامات وی مانند روی کار آوردن دولت نظامی حمایت خواهد کرد یا نه. همچنین زمانی که فهمید قدرت‌های خارجی از حمایت او ناامید شده‌اند، به خروج از ایران تن داد. این سستی اراده بود که بسیاری از اطرافیان از جمله اشرف پهلوی می‌توانستند هر کاری که مایل‌اند انجام دهند بی‌آنکه از جانب او مورد مواخذه یا شتمات قرار گیرند.

هرچند این تمکین در برابر قدرت، روی دیگری نیز دارد و آن غرور و خودبزرگ‌بینی در برابر ضعیفان و مردم بی‌پناهی است که چوب سیاست‌های نادرست او را می‌خوردند.

تاریخ

سال پنجم - شماره ۱۰۱۷ - چهارشنبه ۳۰ تیر ۱۳۸۹



گفت‌وگو با حسین شاه‌حسینی

رهبران ما تشکیلات نداشتند

می‌شود. این ماجرا در انقلاب مشروطه هم بوده. یعنی نشان می‌دهد ما در برابر دشمن همواره موفقیم ولی از درون ضربه می‌خوریم.

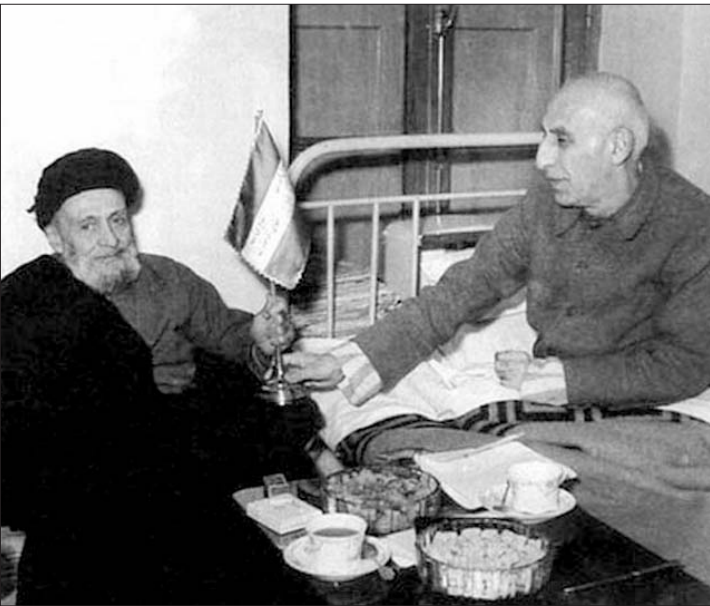
این مشکل را چه باید کرد؟

یکی از ریشه‌ها این است که در سیاست ایران افراد فعالیت سیاسی را به عنوان یک شغل نگاه می‌کنند که وقتی شکست می‌خورند آن را رها می‌کنند و به سراغ کار دیگری می‌روند. به عنوان یک امر واقعی و هدف اصیل که با اعماق روحی و جسمی‌شان سر و کار داشته باشد، نمی‌نگرند. در این صورت وقتی شکست می‌خورند باید به آن توجه کرده و ضمن پذیرش و اذعان به شکست، دوباره برخیزند و راه‌حلی دیگر پیدا کنند. مبارزه سیاسی شجاعت می‌خواهد، در این راستا قبول

نکته

یک مشکل دیگر این است که خیلی در بسته و جامد فکر می‌کنیم. سخنی می‌گوییم و بر همان پافشاری می‌کنیم که همان باید بشود. وقتی هم می‌بینیم نمی‌شود یا اصلاً اشتباه بوده است به جای تصحیح آن، راهی را در پیش می‌گیریم که عکس و مقابل راه و هدف اولیه است. یک عده افراد چاپلوس و فرصت‌طلب هم هستند که دور آدم را می‌گیرند و شروع می‌کنند به تعریف و تمجید و طوری به آدم وانمود می‌کنند که کم‌کم باورمان می‌شود که همان که ما می‌گوییم مهم‌ترین و بهترین است. اینها در نفاق‌افکنی و تشدید اختلافات خیلی نقش دارند.

شکست و اصلاح مسیر هم شجاعت می‌خواهد. متأسفانه ما این را نداریم. یک مشکل دیگر این است که خیلی در بسته و جامد فکر می‌کنیم. سخنی می‌گوییم و بر همان پافشاری می‌کنیم که همان باید بشود. وقتی هم می‌بینیم نمی‌شود یا اصلاً اشتباه بوده است به جای تصحیح آن، راهی را در پیش می‌گیریم که عکس و مقابل راه و هدف اولیه است.



دکتر مصدق اول باید افرادی را انتخاب می‌کرد که اصیل و وطن‌دوست و آگاه به مسائل روز باشند. خان و خان‌زاده بودن ملاک نیست. درست بودن و صادق بودن افراد مهم است. به این افراد باید میدان داده می‌شد. مثلاً متین دفتری درست است که خوشیاوند ایشان بود ولی فرد مناسبی نبود. مجلس سنا او را برای کمیسیون نفت انتخاب کرد. مصدق انتخابش نکرد. مجلس او را عضو کمیسیون کرد و آمد داخل مجموعه. به هر حال این افراد ضربه خود را می‌زدند.

آقای نقوی را هم سنا انتخاب کرد. دکتر مصدق نمی‌توانست آنها را رد کند ولی باید مواظبت می‌کرد و آنها را کنترل می‌کرد. می‌بینیم آقای مهندس حسینی و زیرک‌زاده که مورد اعتماد دکتر مصدق بودند و افراد درستی هم بودند به ایشان سفارش می‌کنند که ما دیده‌ایم تیمسار دفتری چنین و چنان گفته و به شما هم ارادت دارد و... دکتر مصدق او را در آستانه کودتا به سمت ریاست شهربانی می‌گمارد. بعد روز ۲۸ مرداد همین تیمسار دفتری در زندان را باز می‌کند و دار و دسته شعبان جعفری و خود وی را آزاد می‌کند و آنها می‌آیند و در خیابان‌ها راه می‌افتند و جو را در دست می‌گیرند و کودتا راه می‌اندازند.

یک مورد هم خودم شاهد بودم. دوره هفدهم انتخابات رقم خدمت آیت‌الله کاشانی گفتم چرا شما برای عبدالرحمن فرامرزی پیام دادید که از ورامین وکیل شود، در حالی که آشتیانی‌ها آنجا بودند؟ ایشان گفت بی‌سواد، آشتیانی‌ها مثل ریگ ته جوی هستند، در هر صورت با ما هستند ولی با این کار ما فرامرزی را جذب می‌کنیم. ولی بعد دیدیم همین فرامرزی صبح ۲۹ مرداد بعد از کودتا از کودتاچیان حمایت کرد. یک دلیل این نقیصه هم این است که رهبران ما تشکیلاتی نداشتند که آدم‌سازی کنند، افراد را شناسایی کنند.

–شما با توجه به اینکه چندین دهه پس از کودتا در کوران مبارزات سیاسی بوده‌اید و انبانی از تجربه اندوخته‌اید اگر با این دوران ۳۰ تیر به رهبران و فعالان آن دوران چه توصیه می‌کنید که کار به آن سرانجامی که رفت، نرود؟

می‌گویم اولاً افراد را بررسی کنید و به کار بگمارید، ثانیاً در حد همین وضعیت الان با آنها برخورد کنید نه اینکه تعهدات و تضمین‌هایی برای آینده آنها بکنیم. هر کس کار خوبی کرد تشویق و در نظر گرفته شود و اگر هم کار اشتباهی کرد حمایت نشود.

در مورد اختلافات هم باید بررسی کنیم. اگر سلیقه‌ای است که قابل حل است. اما اگر اختلافات اعتقادی و ریشه‌ای بود می‌نشستیم و می‌گفتیم به هر حال نظریات مختلف است، اگر خواهیم با هم کشمکش کنیم هیچ کدام به نتیجه نمی‌رسیم و هر دو ضرر می‌کنیم. حالا که این نظر در کار اجرا هست شش ماه مهلت بدهیم، در عمل چه می‌شود. بعد اگر نتیجه نگرفتیم نظر دیگر را اجرا می‌کنیم ولی کارشکنی کردن کار را به همان جا می‌رساند که رساند.